

هفت پیکر نظامی و پیشینه تاریخی آن

هادی خدیور¹

فریبا علی پور²

چکیده

در این مقاله، به بررسی تطبیقی روایت‌های نظامی در هفت پیکر با چند اثر تاریخی پرداخته شده است. سؤال اصلی این است که روایت‌های نظامی در هفت پیکر تا چه میزان با واقعیت‌های تاریخی مطابقت دارد و مهم‌ترین هدف این تحقیق، تعیین بهره‌گیری نظامی از متون تاریخی و تعیین تصرف‌هایی است که وی در بیان حوادث تاریخی داشته است. این تحقیق با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی انجام شده و بررسی‌ها نشان داده است که نظامی، بخشی از هفت پیکر را با عنایت به متون تاریخی بازآفرینی کرده و بخش دیگری از آن حاصل اندیشه‌ورزی ادبی و تصرفاتی است که او با بهره‌گیری از تخیل شاعرانه خود در وقایع تاریخی پدید آورده است.

کلید واژه‌ها: نظامی، هفت پیکر، تاریخ، داستان‌های تاریخی.

1- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان hkhadivar@gmail.com

2- دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

تاریخ پذیرش

91/12/2

تاریخ دریافت

91/4/20

مقدمه

نامش الیاس، کنیه‌اش ابومحمد، لقب او نظام‌الدین یا جمال‌الدین و تخلصش نظامی است. این شاعر صاحب سبک، شعر تمثیلی را به حدّ اعلای تکامل رساند و ترکیبات تازه و مفاهیم نو و دل‌پسندی در آثارش مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، هفت پیکر، لیلی و مجنون، شرف نامه و اقبال نامه خلق کرد که باعث شگفتی همگان گردید.

او، شاعر داستان‌پرداز پر آوازه قرن ششم است که «در سرودن داستان‌های عاشقانه هنر و توانایی بسیار به خرج داده و به این عنوان نامبردار است و استادی است مسلم... نظامی چنان قدرتی در سرودن داستان‌های بزمی نشان داد که در این زمینه بیش از همگان درخشید و سرمشق دیگران قرار گرفت». (یوسفی، 1385: 169) «نظامی از شاعرانی است که باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. وی از آن سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد سبک و روش خاص دست یابد». (صفا، 1362: 357) «در پاکی اخلاق و تقوا نظیر حکیم نظامی را در میان شعرای عالم نمی‌توان پیدا کرد. در تمام دیوان وی یک سخن زشت پیدا نمی‌شود...». (وحید دستگردی، 1358: 34)

هفت‌پیکر یکی از شاهکارهای نظامی است. نظم آن به گونه‌ای است که مطالب با مهارت و زیبایی چشم‌نوازی کنار هم چیده شده و با کلماتی نغز معنا را جلوه می‌دهند چنانکه نظامی خود فرموده است:

پیش بیرونیان برونش نغز و ز درونش درونیان را مغز
هر چه در نظم او ز نیک و بد است همه رمز و اشارت و خرد است

(نظامی، 1389: 363)

«نظامی اثرش را آگاهانه در گستره‌های زمانی ایران باستان قرار می‌دهد». (بری، 1385، 55) و از آثار پیشینیان بهره می‌جوید. «مثنوی هفت‌پیکر با همه آسانی، معانی ابیاتش سرتاپا رمز و اشارت است و خود نظامی، معانی ابیاتش را به زیبارویان تنگ چشمی همانند می‌کند که رخ از بیگانگان و مردم چشم تنگ بر بسته‌اند و دیده نمی‌شوند». (ثروتیان، 1382: 207)

تنگ چشمان معنی‌ام هستند که رخ از چشم تنگ بر بستند
نی کلکم ز کشتزار هنر به عطارد رساند سنبل‌تر

(نظامی، 1389: 207)

«از نظر هنری هفت پیکر سرآمد همه [آثار نظامی] است. بی تردید، ایدئولوژی شهری است که به قالب الفاظ ریخته می‌شود. نظامی، بر اثر به کار بردن زبان زنده و همچنین گنجینه‌های لغاتی که مدت‌ها پیش وارد تغزلات درباری شده بود، خدمت بزرگی به داستان انجام داده، در عین حال، بر سنت کهن داستان سرایی ضربتی قاطع وارد آورده است.»

(ریپکا و دیگران، 1385: 299)

«حقیقت این است که برای تحقیقی جامع در شناخت نظامی و بررسی تطبیقی آثار او، سال‌ها وقت می‌خواهد که به صورت علمی عرضه شود، متأسفانه در گذشته‌ها به خاطر اندیشه‌های خاص شاعر و برخورد خردمندانه وی با رسم‌ها و شیوه‌های ناشایست مملکت‌داری، چندان رویکردی به سوی او نشده است.» (ثروتیان، 1382: 14)

در این پژوهش سعی بر آن است که روایات هفت پیکر نظامی گنجوی با برخی متون تاریخی تطبیق داده شود، زیرا شباهت‌ها و تفاوت‌ها، افزودن‌ها و کاستی‌هایی در متون تاریخی نسبت به روایات نظامی وجود دارد و نظامی نیز تصرف‌هایی شاعرانه در بیان حوادث تاریخی نموده است. همچنین به دنبال پاسخ به این سوال هستیم، آیا حوادث و وقایع تاریخی در تنظیم این اثر ماندگار مؤثر بوده است؟ و گزارش‌های تاریخی در هفت پیکر تا چه میزان با واقعیت‌های تاریخی تطبیق می‌کند و چه بخش‌هایی ساخته و پرداخته خیالات شاعر است.

برای تحقق پیدا کردن این موضوع علاوه بر مثنوی هفت‌پیکر، از آثار نویسندگانی چون طبری، بلعمی، دینوری، گردیزی، مسعودی و ... استفاده خواهد شد و تحقیقات پژوهشگران ایرانی و خارجی چون تئودور نولدکه، آرتور کریستنسن، مایکل بری، محمدجواد مشکور و ... مورد نظر ما است.

پیشینه تحقیق

محمدحسن ابوالفتحی در سال 1387 در پایان‌نامه خود که در دانشگاه تهران به راهنمایی دکتر شیرین بیانی انجام شده است به بررسی تطبیقی روایت‌های شاهنامه با متون تاریخی دوران اسلامی از زمان بهرام‌گور، بهرام پنجم، تا آغاز پادشاهی خسرو انوشیروان پرداخته است. مهم‌ترین هدف این پایان‌نامه افزودن بر آگاهی از مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره یاد شده براساس روایت‌های شاهنامه فردوسی، بررسی تطبیق آن

روایت‌ها با متون معتبر تاریخی دوره اسلامی است، هم‌چنین پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان از شاهنامه فردوسی به عنوان یک منبع معتبر تاریخ روایی ایران پیش از اسلام یاری گرفت؟ پژوهشگر نام برده، به این نتیجه رسیده است که می‌توان از روایات فردوسی به عنوان روایاتی که تا حدی دارای ارزش تاریخی هستند استفاده کرد.

فردین‌الماسی در سال 1387 در پایان‌نامه خود که در دانشگاه تهران به راهنمایی دکتر محمدباقر وثوقی انجام شده، به بررسی تطبیقی روایت‌های شاهنامه فردوسی با متون دوران اسلامی (از پادشاهی انوشیروان تا پایان دوره ساسانی) پرداخته است. از مهم‌ترین هدف‌های این رساله علاوه بر آگاهی یافتن از مناسبات سیاسی، اجتماعی ایران در دوره یاد شده براساس روایت‌های شاهنامه فردوسی، پاسخ دادن به این پرسش است که آیا می‌توان از شاهنامه به عنوان یک منبع معتبر تاریخ روایی ایران پیش از اسلام در دوره تاریخی مورد پژوهش استفاده نمود؟ پژوهش یاد شده به این نتیجه رسیده است که می‌توان از روایات فردوسی به عنوان یک منبع مهم در مطالعات تاریخی دوره ساسانی استفاده کرد.

روش تحقیق

موضوع مورد مطالعه به لحاظ نظری و محتوایی لازم است از طریق کیفی سامان یابد. چرا که تاریخی و روایی بودن مستلزم به کارگیری چنین روشی است. واحد محتوا، ابیاتی از منظومه فوق است که اتفاقات تاریخی در آن ذکر شده است.

الف - آغاز داستان بهرام

بهرام‌گور یا بهرام پنجم پسر یزدگرد اول، شاهنشاه ساسانی است که سرگذشت او در ادب فارسی و منابع اسلامی مشهور است. مثنوی هفت‌پیکر ظاهراً داستان تاریخی بهرام‌گور است که نظامی در ابیات آغازین آن، به معرفی شخصیت یزدگرد و بهرام می‌پردازد و پدر و پسر را مقابل هم قرار می‌دهد و تضاد بین دو شخصیت را به خوبی وصف می‌کند. یزدگرد پادشاهی بدخو، ستمگر، بدخلق است و بهرام برعکس پدر، نوازنده خلق. هر که را یزدگرد پای شکست، بهرام مومیایی بخشید. بهرام در طالعی به دنیا آمد که منجمان پیش‌بینی کردند قوی‌ترین سعادت را دارا خواهد بود و حکم کردند برای زنده ماندن و به اقبال رسیدن او (چون فرزندان یزدگرد زنده نمی‌ماندند) به سرزمین عرب فرستاده شود.

گوهر و سنگ شد به نسبت و نام
هر که را این شکسته پای داد

نسبت یزدگرد با بهرام...
آن لطف کرد و مومیایی داد

(نظامی، 1389: 56)

روایت نظامی با (طبری، 1388: 620-607)، (دینوری، 1364: 78)، (مسعودی، 1356: 256)، (نهایه‌الارب، 1375: 253-252)، (یعقوبی، 1387: 199-200)، (بلعمی، 1386: 807)، (گردیزی، 1384: 90)، (مجم‌التواریخ و القصص، 1389: 69-68) در مورد این‌که یزدگرد مردی بدخو و خشن و سنگدل بوده و عیب‌های فراوان داشته است و بهرام شخصی عادل و نیکوکار بود مطابقت دارد.

برای نمونه روایت طبری را به اختصار می‌آوریم: «چنانکه گویند یزدگرد مردی خشن و سنگدل بود و عیوب فراوان داشت. بزرگتر عیب وی آن بود که هوشیاری و ادب و اقسام دانش را که آموخته بود و در آن مهارت یافته بود آنجا که نباید به کار می‌برد و پیوسته به چیزهای زیان‌آور متمایل بود... بدتر از همه این‌که خشن و تند خوی بود و خطای اندک از نظر وی بسیار بزرگ می‌نمود و لغزش ناچیز به دیده‌ی وی عظیم بود... پس از یزدگرد پسرش بهرام گور پادشاه شد. گویند: تولد وی به هرمزد، روز فروردین ماه، هفت ساعت از روز برآمده بود و پدرش یزدگرد به هنگام تولد وی منجمان دربار را خواست و بگفت تا زایجه‌ی وی را معین کنند و سرنوشت وی را بگویند. منجمان درجه خورشید بگرفتند و طالع نجوم بدیدند و به یزدگرد گفتند: که خدای پادشاهی پدر به بهرام دهد و رضاع وی جایی باشد که پارسیان ساکن نباشند... و یزدگرد سرانجام عربان را برای تربیت و پرستاری وی برگزید...» (طبری، 1388: 614-608)

ب - ساختن قصر خورنق و انجام کار سمنار

به روایت نظامی نعمان تصمیم می‌گیرد پرورشگاه بهرام را در جایی خوش آب و هوا بسازد به همین منظور در طلب استاد و معمار برمی‌آید: پیشه‌وری می‌باید به نام سمنار [1]، و او کوشکی بنا می‌کند به نام خورنق. هنگامی که نعمان در پایان کار او را به چنان نعمتی نوید می‌دهد که امید نیمی از آن را هم نداشت، می‌گوید: اگر از این بخشش پیش از ساختن قصر خبر داشتم، کوشکی بنا می‌کردم که هر روز بهتر از روز پیش باشد. و همین سبب می‌شود که نعمان با خود فکر کند اگر سمنار را زنده بگذارد با ساختن قصری بهتر در جایی

دیگر آوازه او را تباه خواهد کرد بنابراین دستور می‌دهد سمنار را از بالای همان قصر به پایین بیافکنند.

چون که سمنار از آن عمل پرداخت	خوبتر زان که خواستند بساخت...
داد نعمان به نعمتیش نوید	که به یک نیمه زان نداشت امید...
گفت: اگر ز آنچه وعده دادمشاه	پیش از این بودمی آگاه...
کردمی کوشکی تا که بودی	روزش از روز رونق افزودی
روی نعمان از این سخن بفروخت	خرمن مهر و مردمی را سوخت
کارداران خویش را فرمود	تا برند از دز افگنندش زود

(نظامی، 1389: 61-62)

(طبری، 1388: 61) و (بلعمی، 1386: 809-810) داستان سمنار و ساختن قصر خورنق و کشته شدن او به فرمان نعمان را روایت کرده‌اند. لازم به ذکر است در پایان روایت بلعمی اشاره شده است که «به عرب چون کسی بر کسی پاداش کند نه اندر خور کردار او، عرب گویند: جزاء سمنار». (همان: 810)

برای نمونه روایت طبری را می‌آوریم: «و آن که خورنق را بساخت مردی به نام بود و چون از بنای آن فراغت یافت از نیکی و کمال آن شگفتی کردند و گفت: اگر می‌دانستم که مزد مرا می‌دهید و رفتاری شایسته با من می‌کنید بنایی می‌ساختم که با خورشید بگردد. نعمان گفت: می‌توانستی بهتر از این بسازی و نساختی؟ آن‌گاه بگفت تا وی را از فراز خورنق به زیر انداختند». (طبری، 1388: 61)

«بعید نیست که بهرام به هنگام شاهزادگی مدتی در حیره اقامت کرده باشد ولی کیفیت این کار چندان معلوم نیست. روایتی که مذکور است با وجود جلایی که به آن داده شده است بسیار مورد تردید است و حتی می‌خواهم بگویم که به جهت همین جلای شاعرانه محل تردید است این داستان با آنکه در سرزمین عربی رخ داده است از نظر خصوصیات و سبک ایرانی است». (نولدکه، 1388: 118-119)

«قدر مسلم این است که بهرام در مملکت حیره در قصر خورنق که بنای آن را به نعمان لخمی نسبت داده‌اند و بلاشک مربوط به عهدی قدیم‌تر از آن بوده، می‌زیسته و در تحت سرپرستی منذر پسر و جانشین نعمان تربیت می‌یافته است». (کریستنسن، 1385: 199)

«شاعر، افسانه کاخ خورنق را به طور حتم نزد تاریخ نگاران سده‌های نهم و دهم، طبری و بلعمی و شاید حمزه اصفهانی کشف کرد. در این کاخ است که او حجره در بسته شامل هفت پیکر را به شاهزاده بهرام می‌شناساند. نام کاخ خورنق، دژ کهن حیره، از دیر باز در اسلام شرقی با زیبایی بی‌مانند زمینی مترادف شده بود. واژه خورنق که از فارسی میانه آمده به معنای "ایوان" است. همه تاریخ نگاران تأیید می‌کنند که شاه نعمان این کاخ را برای آن ساخت تا پرورشگاهی در خور یک شاهزاده در اختیار بهرام بگذارد». (بری، 1385: 108-107)

پ - انجام کار یزدگرد

در مورد ناپدید شدن نعمان و پرورش بهرام توسط منذر نظامی روایت می‌کند: روزی نعمان به همراه بهرام بر بام قصر رفت و به تماشا نشست. گردبرگرد کاخ، سبزی کشتزار دید و سرخی لاله و آب گوارا و کبک دری با خود گفت: چه چیزی از این بهتر می‌تواند باشد؟ وزیر نعمان که مردی مسیحی و دادگر بود جواب داد: شناخت درست خداوند. که اگر تو صاحب این معرفت شوی رنگ و بوی جهان را ترک خواهی کرد. آتش این سخن چنان دل سخت نعمان را نرم کرد که مملکت و قصر را رها نمود و از دیده‌ها پنهان شد، و دیگر کسی او را ندید. منذر از طرف شاه ایران یزدگرد، خلعت پادشاهی دریافت کرد و مانند پدر، بهرام را چون جان عزیز داشت.

بود نعمان بران کیانی بام	به تماشا نشسته با بهرام...
گفت: از این خوبتر چه شاید بود؟	به چنین جای شاد باید بود
بود دستورش آن زمان بر دست	دادگر پیشه‌ای مسیح پرست
گفت کایزد شناختن به درست	خوشر از هر چه در ولایت تست

(نظامی، 1389: 64)

(طبری، 1388: 612)، (بلعمی، 1386: 13-812) و (مشکور، 1388: 475) به نقل از (بلعمی) این روایت را گزارش کرده‌اند. برای نمونه روایت بلعمی را می‌آوریم: «روزی نعمان با او (بهرام) نشسته بود برین بام خورنق در فصل بهار، اندر نگریست از چپ و راست آن سبزی و نیکویی دید، و آن رود فرات و سواد عراق گرداگرد. به ملک اندر مر وزیر را گفت که هیچ چیزی هست اندر جهان مر دیدار چشم را از این نیکوتر، وزیرش گفت این سخن سخت نیکوست ولیکن عیش آن است که این دیر نپاید. گفت پس چه باید کرد؟ گفتش: آن

جهان و دیدن خدای و پرستش او. نعمان از آن خورنق به زیر آمد و به دین عیسی بگروید و پلاس پوشید و از این جهان بگریخت و از ملک دست باز داشت، و آن شب برفت، و او را نیز کس ندید و ندانست که او کجاست. او را پسری بود، نام او منذر بن نعمان و به ملک نشست و یزدگرد ملک عرب او را داد. و این منذر پسر یزدجرد، بهرام، را همی پرورد». (بلعمی، 1386: 13-812)

ت - وجه تسمیه بهرام

در ادامه نظامی روایت می‌کند که روزی بهرام در شکارگاه مشغول شکار بود که از دور گرد و خاکی دید. اسب خود را به تاخت درآورد و به آنجا رسید. شیری پر زور را دید بر پشت گور نشسته، کمان بر گرفت و تیری درکشید و شیر و گور را با هم هلاک کرد. با دیدن این صحنه عرب‌ها بهرام را «شیر زور» خواندند و لقب شاه بهرام گور به او دادند (اشاره به وجه تسمیه بهرام گور).

شیر و گور افتاد و گشت هلاک	تیر تا نشست بر دل خاک
بعد از آن شیر زور خواندندش	شاه بهرام گور خواندندش

(نظامی، 1389: 71)

(طبری، 1388: 616)، (بلعمی، 1386: 814)، (نهایه‌الارباب، 1375: 255) و (نولدکه، 1388: 121) این روایت را نقل کرده‌اند و آن را علت وجه تسمیه پادشاه ساسانی به بهرام گور می‌دانند. برای نمونه روایت بلعمی را می‌آوریم: «پس یک روز با سپاه عرب و منذر بیرون شده بود به صید، از دور گورخری بدید اندر بیابان که همی دوید، بهرام آهنگ او کرد و منذر و سپاه با او برفتند. و بهرام کمان داشت، تیر در کمان نهاد چون بر خرگور رسید، شیری دید، بر پشت آن گور افکنده و گردن گور به دندان گرفته و خواست که گردن او بشکند. بهرام تیر از کمان بگشاد و بر پشت شیر زد از شکمش بیرون آورد و به پشت خرگور اندر شد و از شکم او بیرون آمد. گور و شیر هر دو بیفتادند و بمردند و منذر با همه سپاه عرب به شگفت بماندند... و آن روز او را بهرام گور نام کردند. عرب او را بهرام جور گفتندی».

(بلعمی، 1386: 815-814)

دینوری و یعقوبی به داستان شیر و گورخر اشاره‌ای نکرده‌اند. دینوری می‌گوید که بهرام شخصی خوشگذران بوده و بدین جهت ضرب المثل جوانمردی و آسایش خاطر شد.

(دینوری، 1386: 79)

کریستنسن می‌نویسد: «طبع سرکش و بی‌آرام او باعث شد که او را ملقب به "گور" کردند. بعد این تسمیه را مربوط به واقعه‌ای دانستند که در شکار اتفاق افتاد، از این قرار که روزی به یک تیر گورخری و شیری را، که بر پشت او بسته بود، به هم دوخت که توسط نظامی بیان شده». (کریستنسن، 1385: 201)

داستان کشتن بهرام اژدها را و گنج یافتن او و دیدن بهرام، صورت هفت پیکر را در خورنق در هیچ یک از منابع تاریخی مورد بررسی ذکر نشده و سند تاریخی ندارد. بلکه پیر گنجه با مطرح کردن این دو داستان از یک طرف نشان می‌دهد که عدل و شفقت بهرام حتی جانوران را هم در بر می‌گرفته و از طرف دیگر هنگامی که بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق می‌بیند، هنرمندانه زمین و آسمان و جلوه‌های این دو را به هم پیوند می‌زند و به بهترین حالت، هنر نقاشان را در طراحی و ریزه‌کاری‌های تصویر هفت پیکر به صورت آسمانی و زمینی جلوه‌گر می‌سازد.

ج - تعیین جانشین، پس از مرگ یزدگرد

به روایت نظامی بعد از مرگ یزدگرد بزرگان ایران به دلیل ستمی که از او دیده بودند انجمن کردند که از نژاد وی کسی را به پادشاهی نشانند و بهرام را از مرگ پدر باخبر نکنند. زیرا اعتقاد داشتند او بیابانی است عرب پرورد، که از کار ملک عجم بی‌خبر است. بنابراین بر سر پیری از نژاد شهریاران تاج گذاشتند. لازم به ذکر است نظامی به نحوه مرگ یزدگرد اشاره‌ای نکرده است.

گرچه بهرام سربلندی داشت	دانش و تیغ و زورمندی داشت
از جنایت کشیدن پدرش	دیده کس ندید در هنرش

(نظامی، 1389: 81)

(طبری، 1388: 616-617) و (یعقوبی، 1387: 199-200) و (دینوری، 1386: 83)،

(نهایه‌الارب، 1375: 256-257) و (گردیزی، 1384: 91) علت مرگ یزدگرد را لگدزدن

اسب به او می‌دانند و اعتقاد دارند بدرفتاری وی و همچنین تربیت بهرام به شیوه عرب‌ها و

ندانستن آداب ایرانی سبب شده که بزرگان ایران هیچ یک از فرزندان را برای پادشاهی انتخاب نکنند. از میان مورخان مذکور، دینوری از بیان چگونگی مرگ یزدگرد خودداری کرده و به نظر می‌رسد وی به این روایت اعتماد نداشته و به همین سبب آن را نقل نکرده است.

برای نمونه روایت طبری را می‌آوریم: «گویند: وی (یزدگرد) به گرگان بود و روزی در قصر بود و اسبی لخت که به کمال و خوبی آن کس ندیده بود بیامد و بر در بایستاد و مردم از آن شگفتی کردند که چنان ندیده بودند و به یزدگرد خبر دادند و بگفت تا اسب را زین نهند و لگام کنند و کس این کار نیارست و بدو گفتند که اسب سرکش است و او به جایی رفت که اسب آنجا بود و به دست خویش لگام زد و نمدی بر پشت آن انداخت و زین کرد و تنگ بکشید و اسب تکان نخورد و چون دم را برداشت که دنباله زین را جای دهد اسب پشت بدو کرد و لگدی روی قلب او زد که در جا بمرد و دیگر کسی اسب را ندید». (طبری، 1388: 608-609). «و چون یزدگرد بمرد بهرام غایب بود و گروهی از بزرگان و سران خاندان‌ها هم‌سخن شدند که به سبب رفتار بد یزدگرد کسی از خاندان او را به پادشاهی برندارند. همگان متفق شدند و پادشاهی را از بهرام برگرفتند و به یکی از خاندان اردشیر بابک دادند که خسرو نام داشت». (همان: 617-616)

«گمان می‌رود که یزدگرد اول (پدر بهرام) را کشته باشند. موبدان برای پنهان کردن کشته شدن پادشاه، افسانه‌ای عجیب و غریب سر هم کردند که تاریخ نگاران و فردوسی آن را بازگو کرده ولی نظامی در این باره سکوت کرده است. بنابراین افسانه، پادشاه ناپاک زمانی که از خراسان دیدن می‌کرد از روی بی‌احتیاطی بر اسبی نیرومند سوار شده که به‌گونه‌ای مرموز از دریاچه‌ای سر برآورد و در برابر خیمه و خرگاه شاه پدیدار شده است. اسب که هنوز به‌طور کامل رام نشده است، شاه را به زمین می‌افکند و تا سر حد مرگ لگد مال می‌کند و با زدن واپسین جفتک گویا در بیابانی ناپدید می‌شود». (بری، 1369، 69)

ح - لشکرکشی بهرام به ایران و برگرفتن تاج از میان دو شیر

به روایت نظامی بهرام هنگامی که آگاه شد بیگانه‌ای به جای او بر تخت نشسته در مطالبه حق خود تردید نکرد و به یاری نعمان با سپاهی انبوه از یمن بی‌هیچ توقف به سوی تختگاه پدر شتافت.

داد نعمان منذرش یاری در طلب کرد جهان‌داری
(نظامی، 1389: 84)
(طبری، 1388: 617) و (گردیزی، 1384: 91) و (دینوری، 1386: 83) و (بلعمی، 1386: 816) و (نهایه‌الارب، 1375: 275) گزارش کرده‌اند که بهرام به یاری نعمان به سوی ایران حرکت کرد تا تاج و تختی را که حق خود می‌دانست پس بگیرد.

برای نمونه روایت بلعمی را می‌آوریم: «خبر به بهرام رسید که ایشان چنان کردند. منذر را آگاه کرد و همه عرب را گرد کرد و ایشان را گفت که ملک از پدرم حق مراست و عجم ملک، دیگر کس دادند... منذر با عرب به ملکی بر او سلام کردند و او را گفتند عرب و عجم تورااست و پادشاه بر ما تویی... و دیگر روز منذر مر پسر خویش نعمان را ده هزار سوار بداد از عرب که: شو به مداین بدان شهرها که کسری ملک آن جاست و طلايگان بفرست.»
(بلعمی، 1386: 816-817)

شاه ایران نامه‌ای به بهرام می‌نویسد که از پادشاهی خشنود نیست و ایرانیان به زور و به شرم او را نرم کردند و خواستند که شاه شود و او در واقع نایبی است از طرف بهرام و بدون این که نیازی به شمشیر باشد ولایت را به وی خواهد داد.
رای ایشان بدان کشید انجام که نویسنده نامه بر بهرام

(نظامی، 1389: 85)
(طبری، 1388: 617) و (گردیزی، 1384: 91) و (بلعمی، 1386: 817) و (دینوری، 1386: 83) و (نهایه‌الارب، 1375: 257) و (کریستنسن، 1385: 200) و (نولدکه، 1388: 124) نیز کمابیش همان مطالب روایت شده توسط نظامی را گزارش کرده‌اند. گردیزی، دینوری و کریستنسن معتقدند وساطت و مناظره منذر و بهرام موجب تغییر رای بزرگان ایران شد. طبری و بلعمی آورده‌اند که بزرگان جوانی را که دبیر یزدگرد بود با یک نامه به نزد منذر و بهرام فرستادند. نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص و یعقوبی از نامه خسرو به بهرام یادی نکرده‌اند.

برای نمونه روایت طبری را می‌آوریم: «بزرگان و سران خاندان‌ها که به دربار بودند جوانی، نامه‌دار یزدگرد را سوی منذر فرستادند و نامه نوشتند و کار نعمان را بدو خبر دادند

و چون جوانی پیش منذر رسید و او نامه را بخواند بدو گفت: برو بهرام شاه را ببین. و کس فرستاد که او را پیش بهرام برد». (طبری، 1388: 617)

پاسخ بهرام به ایرانیان به روایت نظامی نشان داد که او نمی‌خواهد تاج و تخت پدر را به دیگران واگذارد. بزرگان که خود خسرو را به جای یزدگرد نشانده بودند، بهانه آوردند که باید دلیلی استوار بیاورند تا در آیین خود خجالت زده نشوند. بهرام پیشنهاد می‌کند که تاج را در میان دو شیر شرز نهاده و هر کس که موفق شود تاج از دو شیر بستاند تاجور خواهد شد. در نهایت بهرام تاج را از میان دو شیر برمی‌دارد و ترسویان را از تخت به زیر می‌اندازد.

حجت آن است کز میان دو شیر بهره آن را بود که هست دلیر...
هر که تاج از دو شیر بستاند خلقش آن روز تاجور داند...

(نظامی، 1389: 94-95)

(طبری، 1388: 620-618) و (گردیزی، 1384: 91) و (بلعمی، 1386: 822-817) و (یعقوبی، 1378: 200) و (مجم‌التواریخ و القصص، 1389: 69) و (نهایه‌الارب، 1375: 259-260) روایت نظامی را تأیید می‌کنند. دینوری در این زمینه چیزی گزارش نکرده است. برای نمونه خلاصه‌ترین روایت را می‌آوریم: «تاج در میان دو شیر آشفته نهادند بر تخت، و بهرام با گرز برفت و شیران را بکشت و بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد. و این قاعده خود او بنهاده بود که ایرانیان از ستم پدرش وی را همی نخواستند، و اندر پادشاهی داد و عدل از همه نیاکان بیفزود». (1389: 69)

هنگامی که بهرام به تخت نشست، خطبه‌ای ایراد کرد و از مخالفان دلجویی نمود و با داد و دهش خود را چنان محبوب خلق کرد که خاطرۀ تلخ فرمانروایی پدرش از یادها رفت.

رسم انصاف در جهان آورد عدل را بر سر آسمان آورد

(نظامی، 1389: 101)

(طبری، 1388: 620-621) و (دینوری، 1386: 84) و (بلعمی، 1386: 822-23) و (مجم‌التواریخ و القصص، 1389: 69) و (گردیزی، 1384: 92) و (نهایه‌الارب، 1375: 261) و (کریستنسن، 1385: 200). همگی بهرام را پادشاهی عادل و نیکوکار می‌دانند ولی به ایراد خطبه توسط او اشاره‌ای نکرده‌اند. تنها نویسنده نهایه‌الارب از ایراد خطبه توسط بهرام یاد کرده است.

در ادامه، نظامی بیان می‌کند که مردم چون به ناز و نعمت رسیدند، مغرور گشتند و شکر یزدان را فراموش کردند و بدین سبب قحطی در مملکت افتاد. هیچ یک از منابع تاریخی مورد استفاده به داستان خشکسالی و چگونگی رفتار سنجیده بهرام در آن زمان اشاره‌ای نکرده‌اند. این بخش ساخته و پرداخته ذهن خلاق نظامی است که بدین وسیله داد و رفق را ستایش کرده و ستم و بیراهی را نکوهش.

خ - داستان بهرام با کنیزک خویش

و اما داستان بهرام و کنیزک که نظامی 119 بیت را به آن اختصاص داده است: شاه بهرام، روزی به همراه کنیز خود فتنه به شکار رفت و هنرمندانه گورهای زیادی صید کرد. اما کنیز هیچ ثنا و آفرین نگفت. بهرام صبوری کرد تا گوری از دور پدیدار شد، از کنیز پرسید این گور را چگونه شکار کنم؟ کنیز پاسخ داد: سر گور را به دمش بدوز. بهرام چنین کرد، از کنیز شنید: این کار از پر کردن است و کار پر کرده دشوار نیست. این سخن بر بهرام بسیار گران آمد و تصمیم گرفت او را به دست سرهنگ بسپارد تا کارش را تمام کند. سرهنگ وقتی سخنان کنیز را شنید از کشتنش منصرف شد. کنیز در کوشکی در ده دورافتاده‌ای که متعلق به سرهنگ بود مستقر شد و هر روز گوساله‌ای را که تازه به دنیا آمده بود بر گردن می‌گرفت و تا بام کوشک می‌برد. تا اینکه روزی از سرهنگ درخواست کرد شاه را به کوشک دعوت کند. از قضا بهرام که به شکار رفته بود مسیرش به آن ده افتاد. هنگامی که سرسیزی آنجا را دید از صاحب ده پرسید، سرهنگ احترام به جا آورد و پاسخ داد که این ده را شاه به او داده و از وی خواست او را سربلند کرده به کوشک برود. هنگامی که شاه بالای کوشک رسید گفت: ای سرهنگ جایگاه تو جایی است خوش آب و هوا، لیکن تو چگونه از این شصت‌پایه بالا می‌آیی؟ سرهنگ گفت: این از من عجب نیست، چون مردم بلکه عجب این است که زنی زیباروی هر روز گاوی را بر دوش می‌گیرد و برای خوردن علف به بالای کوشک می‌برد. شاه خواست که به چشم خود ببیند، فتنه خود را بیاراست و گاو را بر دوش گرفت و پله پله بر بام دوید تا به تخت بهرام رسید... شاه در جواب کنیز که پرسید آیا در جهان کسی را با قدرت و توانایی من سراغ داری؟ پاسخ داد کار تو از زورمندی نیست بلکه کاری است که سال‌ها اندک اندک انجام داده‌ای و... در نهایت شاه فتنه را شناخت و در

مقابل دُرّی که سرهنگ حفظ کرده بود، هزاران پاداش نیکو به او داد و کنیز را به عقد خود درآورد.

داشت با خود کنیزکی چون ماه چست و چابک به هم رکابی شاه
فتنه نامی هزار فتنه درو فتنه شاه و شاه فتنه برو...

(نظامی، 1389: 108)

(ابن فقیه، 1349: 89-90) و (نهایه‌الارب، 1375: 255) و (مجم‌التواریخ و القصص، 1389: 70) و (کریستنسن، 1385: 200) به داستان بهرام و کنیزک اشاره دارند. برای نمونه: «حدیث شکارگاه و کنیز و تیر انداختن بر آهو، آنک بر صورت‌ها نگارند، چنان گویند که در آن تاریخ بودست که به زمین عرب بود پیش منذر و اندر کتاب همدان چنان خواندم که به ظاهر همدان بودست، آنجا که اسیه‌دمیان خوانند بر راه وی، و اثری هست آن جایگاه، گویند گور آن کنیزک بودست، و الله اعلم». (مجم‌التواریخ، 1389: 70) طبری، دینوری، یعقوبی و مسعودی در مورد این داستان چیزی گزارش نکرده‌اند.

د- لشکرکشی خاقان چین

در ادامه نظامی به داستان لشکرکشی خاقان چین به ایران می‌پردازد و علت را، رها کردن کار مملکت و سپردن آن به دست عاملان و میخوارگی بهرام و فاش شدن این حکایت در عالم می‌داند. بهرام هنگامی که از ترک‌تازی خاقان چین و سستی و خیانت لشکریان خود آگاهی می‌یابد، از ایرانیان قطع امید می‌کند، زیرا آنان به سمت خاقان چین تمایل پیدا کرده بودند. بنابراین کشور را به نایبان وامی‌گذارد و خود پنهان می‌شود. خاقان پس از اطمینان از پیروزی، آرام می‌نشیند. بهرام باخبر می‌شود و خدعه‌ای می‌زند و با سیصد سوار زده به لشکر خاقان شبیخون می‌زند و بر او پیروز می‌شود، دوباره بر تخت می‌نشیند و با ایراد یک خطبه به عقاب و نصیحت لشکریان می‌پردازد.

چون برآمد زماه تا ماهی نام بهرام در شهنشاهی...
او همه شب به باده بزم افروز عاملانش به کار خود همه روز...
گرد عالم شد این حکایت فاش تیز شد تیشه‌ها ز بهر تراش

(نظامی، 1389: 121-120)

(طبری، 1388: 22-621) و (بلعمی، 1386: 24-823) و (نهایه‌الارب، 1375: 263) و (یعقوبی، 1378: 200) علت جنگ بین ایران و خاقان را در می‌گساری و رها کردن امور حکومت از طرف بهرام می‌دانند و شجاعت و مهارت وی را در بازگرفتن تاج و تخت تأیید می‌کنند. دو مورد اختلاف بین روایت نظامی با مورخان وجود دارد:

- نظامی، نرسی را پیری دانا معرفی کرده، ولی مورخان نرسی را برادر بهرام می‌دانند.
- طبری، یعقوبی و بلعمی روایت کرده‌اند خاقان به دست بهرام کشته می‌شود اما نظامی آورده است که بهرام خاقان را زنده می‌گذارد و او برای بار دوم به ایران حمله می‌کند.

ذ- ماجرای بزم بهرام در زمستان و ساختن هفت‌گنبد

به روایت نظامی هنگامی که بهرام از جنگ آزرده خاطر می‌شود به یاد حدیث استاد می‌افتد و نقش هفت پیکر او. هفت شاهزاده را از هفت کشور گرد خود می‌آورد... در یک روز زمستان مجلسی می‌آراید و باده می‌خورد با یاران، آزاد مردی به نام شیده که شاگرد سمنار بود می‌گوید: اگر از شاه اجازه داشته باشد، چشم بد را از دیارش دور خواهد کرد و ترتیب این کار که شاه از گزند دور باشد آن است که هفت‌گنبد بسازد هم‌رنگ با هفت سیاره و شاه هر روز جامه‌ای بپوشد هم‌رنگ با هر گنبد و در کنار دلارام خود آرام گیرد، در این صورت، اختران سپهر همه با او همراه خواهند شد. در نهایت شیده بنیاد هفت گنبد را در طالعی خجسته می‌نهد و هفت گنبد می‌سازد بر طبع هفت سیاره: سیاه، زرد، سبز، سرخ، پیروزه‌ای، صندل رنگ و سپید. شاه به هر خانه می‌رود جامه‌ای هم‌رنگ آن خانه به تن می‌کند و بانوی خانه برای او افسانه‌ای می‌گوید مهرانگیز.

شیده نامی به روشنی چون شید نقش پیرای هر سیاه و سپید...

گفت: اگر باشدم ز شه دستور چشم بد دارم از دیارش دور

(نظامی، 1389: 142-141)

روایت این خلوت که به نوعی می‌توان از آن به خلوت عارفانه تعبیر کرد، در هیچ یک از منابع تاریخی مورد استفاده نقل نشده است. بنابراین نمی‌توان به عنوان رویدادی تاریخی از آن یاد کرد.

«آیا این هفته سیر و سلوک که طی آن بهرام هر روز بر نمودار رنگ شاهدخت شبانه‌اش جامه عوض می‌کند، به راستی تنها هفت روز طول می‌کشد؟ خیر، زیرا شاه پیش از ورود به

کاخ هفت گنبد، در حالی که همه جا پوشیده از برف است، ابتدای دی ماه، نخستین روز زمستان را همراه تمامی درباریان خود در تابخانه‌اش گرد آتشی جشن می‌گیرد، اما هنگامی که از کاخ هفت شاهدخت خارج می‌شود، جهان، شکفته از گل و گیاه رسته بر کناره جویبارهای برخاسته از یخبندان‌ها به پیشواز نخستین روز بهار، اول فروردین، می‌شتابد: هنگام جشن نوروز است. بنابراین آیا سیر و سلوک شاه بی‌آنکه خود متوجه باشد، سه ماه طول می‌کشد؟ خیر، چون بهرام پس از بازیافتن جهان خارج و شنیدن هفت گزارش هفت ستم‌دیده در می‌یابد که غیبت عارفانه‌اش هفت سال طول کشیده است». (بری، 1385: 60-61)

معین معتقد است: «لطف ذوق و نیروی تخیل و قوت قریحه و قدرت ابتکار نظامی در این داستان‌ها (هفت افسانه که توسط هفت دختر نقل می‌شود) آشکار است». (معین، 1385: 147) و همچنین عنوان می‌کند: «نظامی که از نفوذ عدد هفت در شئون مختلف اقوام و ملل و نحل، به‌خصوص استعمال آن در افسانه‌ها به خوبی آگاه بود، خواست بنیاد منظومه "بهرام نامه" را بر هفت نهاد». (همان: 268)

نظامی در مورد لشکرکشی خاقان چین برای بار دوم و اندرز گرفتن وی از شبان، بازخواست بهرام از وزیر ستمکار و شکایت هفت مظلوم و پوزش خواستن خاقان چین از بهرام داستان‌هایی زیبا در قالب حدوداً 419 بیت بیان کرده است که در هیچ یک از متون تاریخی مورد استفاده اشاره‌ای به آنها نشده است.

زرین کوب درباره تلفیق قصه‌های عامیانه با واقعیات در هفت‌پیکر عنوان می‌کند که قصه بهرام‌گور از یک طرف تلفیق افسانه و تاریخ است و از طرف دیگر تلفیق قصه‌های عامیانه است با آنچه در محیط حیات نظامی واقعیات تلقی می‌شد که شاعر تصویر واقعیت را با تصویر خیال هم‌هنگ کرده است. (زرین کوب، 1386: 145)

ر - مرگ بهرام

به روایت نظامی، چون هفت صنم در هفت گنبد هفت رنگ، افسانه‌های هفت‌گانه را به گوش بهرام رساندند، عقل وی در گنبد دماغ، او را از گردش گنبد آسمان و بی‌اعتباری آن آگاهی داد و گفت: از صنم خانه‌های خاک دور شو تا از هلاک و فنا مصون بمانی. روزی بهرام برای شکار از قصر خارج شد. غرض او از این صید و شکار آن بود که جان خویش را

در مرغزار و صحرای جسم و طبیعت صید کند. هر کسی به دنبال شکار گوری بود و بهرام به دنبال گور تنهایی، که گوری آمد و شاه آن را فرشته‌ای دانست که به سوی بهشت راهنمایی‌اش می‌کند. بنابراین شتابان به دنبال صید شد تا به غاری رسید که مانند چاهی ژرف بود. گور داخل غار شد و بهرام نیز به دنبال او، غار پرده‌دار شاه شد و شاه هم یارِ غار. مادر شاه را خبرکردند و به دستور وی چهل روز چاه کنند، ولی به گنج وجود بهرام نرسیدند.

هر جسد را که زیر گردون است	مادری خاک و مادری خون است
مادر خون بی‌رورد در ناز	مادر خاک ازو ستاند باز
گرچه بهرام را دو مادر بود	مادر خاک مهربان‌تر بود
کانچنانش ستد که باز نداد	ساز چاره به چاره ساز نداد

(نظامی، 1389: 353-352)

نظامی در اصل روایت مرگ بهرام با (طبری، 1388: 23-622) و (مجم‌التواریخ و القصص، 1389: 71) و (بلعمی، 1386: 831) و (دینوری، 1386: 86) و (نهایه‌الارباب، 1375: 266) و (گردیزی، 1384: 93) هم عقیده است. البته دینوری ناپدید شدن بهرام را بر اثر فرورفتن او در باتلاق می‌داند.

برای نمونه روایت طبری را می‌آوریم: «بهرام در اواخر روزگار خویش سوی ماه رفت و روزی به آهنگ شکار بر نشست و به گورخری تاخت و در تعاقب آن دور برفت و به چاهی افتاد و غرق شد و مادرش خبر یافت و با مال بسیار برفت و نزدیک چاه فرود آمد و بگفت تا آن مال به کسی دهند که بهرام را از چاه درآورد و از چاه گل و لجن بسیار برآوردند که تپه‌های بزرگ فراهم شد اما جثه بهرام به دست نیامد». (طبری، 1388: 623-622)

نتیجه‌گیری

در این مقاله پس از بررسی تطبیقی روایت‌های نظامی در هفت‌پیکر با متون تاریخی چه از نظر اجزاء، کوتاهی و بلندی داستان‌ها و چه از نظر حذف و افزودنی‌ها در ذکر وقایع و نام اشخاص و مکان‌ها شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دیده شد. شباهت‌ها نشان داد که این اثر بازتابی از مسائل و وقایع تاریخی است و تفاوت‌ها نشان داد که نظامی علاوه بر منابع مشترک مورد

استفاده، از منابع دیگری چون روایات و حکایات عامیانه نیز بهره جسته و با تخیل و اندیشه‌های خود به آنها شاخ و برگ داده است. بیشترین شباهت‌ها در کتاب‌های تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، زین‌الخبار، اخبارالطوال، مجمل‌التواریخ و القصص، مروج‌الذهب و نه‌ایه‌الارب دیده شد که در ترتیب و جانمایی حوادث جنبی و موقعیت‌هایی که به موازات هم دنبال می‌شوند و حتی در شرح جزئیات غالباً متشابه‌اند و این نشان می‌دهد که این آثار احتمالاً یک منبع مشترک داشته‌اند. اما از نظر ارزش تاریخی به نظر می‌رسد که روایات تاریخ طبری نسبت به بقیه متون معتبرتر باشد. داستان‌هایی که نظامی در هفت‌پیکر نقل کرده در برخی موارد از گزارش‌های متون تاریخی کامل‌تر است، مانند شرح ماجرای کنیزک و بهرام. و گاهی گزارش منابع تاریخی از آنچه نظامی روایت کرده مفصل‌تر است مانند ماجرای مرگ یزدگرد. در این بین داستان‌هایی نیز وجود دارد که هیچ سند تاریخی ندارند و کاملاً برگرفته از ذوق، تخیل و احساس شاعرانه نظامی هستند؛ مانند: دیدن بهرام صورت هفت‌پیکر را در خورنق و رویدادهایی که مربوط به این دیدار است، یا کشتن بهرام ازدها را و گنج یافتن او. در انتهای این جمع‌بندی لازم به ذکر است که نظامی خود در هفت‌پیکر مدعی است که در سرودن این منظومه از تاریخ بهره گرفته است:

باز جستم ز نامه‌های نهان	که پراگنده بود گرد جهان
زان سخن‌ها که تازی است و دری	در سواد بخاری و طبری
وز دگر نسخه‌ها پراگنده	هر ذری در زمینی آگنده
هر ورق کاوفتاد در دستم	همه را در خریطه‌ای بستم ...

(نظامی، 1389: 17)

پی‌نوشت

[1]- سمنار. [س] [اخ] نام بتایی بوده رومی که سه دیر و خورنق را او ساخته بود، گویند از نسل سام‌بن‌نریمان است و عربان به تقدیم نون بر میم سمنار گویند. (برهان) (از آندراج). معماری که به حکم نعمان بن منذر پادشاه برای بهرام گور قصر خورنق ساخته بود و بعد تمام شدن آن قصر به زیر بیانداخت تا مثلش به جای دیگر نسازد و به عربی سِنَمَار گویند. (غیاث).

دهخدا، حرف (س)

کتاب نامه

- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن اسحاق. 1349. *البلدان*. مترجم: ج- مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوالفتحی، محمدحسن. 1387. *بررسی تطبیقی روایت‌های شاهنامه با متون تاریخی دوران اسلامی از زمان بهرام گور، بهرام پنجم، تا آغاز پادشاهی خسرو انوشیروان*. پایان نامه. دانشگاه تهران.
- الماسی، فردین. 1387. *بررسی تطبیقی روایت‌های شاهنامه فردوسی با متون دوره اسلامی (از پادشاهی انوشیروان تا پایان دوره ساسانی)*. پایان نامه. دانشگاه تهران.
- بری، مایکل. 1385. *تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر*. مترجم، جلال علوی نیا. چاپ اول، تهران: نشر نی.
- بلعمی، ابوعلی. 1386. *تاریخ بلعمی*. مترجم: ابوعلی بلعمی. تصحیح: ملک‌الشعراى بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
- بهار «ملک‌الشعرا»، محمدتقی. 1389. *مجمل التواریخ و القصص*. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- ثروتیان، بهروز. 1382. *اندیشه‌های نظامی گنجوی*. چاپ اول. تبریز: آیدین.
- دهخدا، علی اکبر. 1377. *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. چاپ دوم از سری جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (مصحح). 1375. *نهایه‌الارب فی الاخبار الفرس و العرب*. چاپ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. 1386. *اخبار الطوال*. مترجم: محمود مهدوی دامغانی. چاپ هفتم. تهران: نشر نی.
- ریپکا، یان و دیگران. 1385. *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*. مترجم: عیسی شهبابی. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1386. *پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد*. چاپ هفتم. تهران: سخن.

- صفا، ذبیح الله. 1362. *تاریخ ادبیات در ایران*. خلاصه جلد اول و دوم، چاپ سوم، تهران: رامین.
- طبری، محمد بن جریر. 1388. *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*. مترجم: ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، چاپ هفتم، تهران: اساطیر.
- کریستنسن، آرتور. 1385. *ایران در زمان ساسانیان*. مترجم: رشید یاسمی. چاپ پنجم، تهران: صدای معاصر.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. 1384. *زین الاخبار*. به اهتمام: رحیم رضا زاده ملک. چاپ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. 1356. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. مترجم: ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مشکور، محمد جواد. 1388. *تاریخ سیاسی ساسانیان (ج 1 و 2)*. تهران: دنیای کتاب.
- معین، محمد. 1385. *تحلیل هفت پیکر*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. 1389. *هفت پیکر*. تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی. چاپ نهم. تهران: قطره.
- نولدکه، تئودور. 1388. *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*. مترجم: عباس زریاب خویی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. 1387. *تاریخ یعقوبی*. مترجم: محمد آیتی. جلد اول. چاپ دهم، تهران: علمی و فرهنگی.